**باسمه تعالی**

[***روایات مربوط به تحقّق غروب با زوال حمره مشرقیه*** 2](#_Toc473559562)

[**روایت أول** 2](#_Toc473559563)

[عدم گذشتن حمره مشرقیه از قمۀ الرأس 2](#_Toc473559564)

[ملازمه بین گذشتن حمره مشرقیه از قمّۀ الرأس و از ربع الفلک 3](#_Toc473559565)

[**روایت دوم** 4](#_Toc473559566)

[روایت سوم 4](#_Toc473559567)

[معنای اشراف مشرق بر مغرب 4](#_Toc473559568)

[روایت چهارم 5](#_Toc473559569)

[روایت پنجم 5](#_Toc473559570)

[روایت ششم 6](#_Toc473559571)

[روایت هفتم 6](#_Toc473559572)

[روایت هشتم 6](#_Toc473559573)

[روایت نهم 7](#_Toc473559574)

[روایت دهم 7](#_Toc473559575)

[روایت یازدهم 7](#_Toc473559576)

[بررسی حجیّت تضعیفات ابن غضائری در نقل علامه حلی 8](#_Toc473559577)

**موضوع**: کتاب الصلاۀ/اوقات فرائض /محقِّق غروب شمس/ روایات مربوط به تحقّق غروب با زوال حمره مشرقیه

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث راجع به روایات در رابطه با این بود که آیا غروب شمس که انتهاء روز و ابتداء شب است، به استتار قرص است یا به زوال حمره مشرقیه؟

دو طائفه از روایات مطرح شده است:

طائفه اولی روایات کثیره ای بود که مفادش این است که وقت نماز مغرب با غروب شمس است یا در برخی از روایات گفته اند به استتار قرص خورشید است.

طائفه ثانیه روایاتی است که از آن استظهار شده است که وقت نماز مغرب و ابتدای شب زوال حمره مشرقیه است. این روایات را بیان می کنیم و بعد فرمایش بزرگان در رابطه با جمع بین دو طائفه را بیان می کنیم؛

***روایات مربوط به تحقّق غروب با زوال حمره مشرقیه***

**روایت أول**

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ***وَقْتُ سُقُوطِ الْقُرْصِ وَ وُجُوبِ الْإِفْطَارِ مِنَ الصِّيَامِ- أَنْ تَقُومَ بِحِذَاءِ الْقِبْلَةِ وَ تَتَفَقَّدَ الْحُمْرَةَ- الَّتِي تَرْتَفِعُ مِنَ الْمَشْرِقِ- فَإِذَا جَازَتْ قِمَّةَ الرَّأْسِ إِلَى نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ- فَقَدْ وَجَبَ الْإِفْطَارُ وَ سَقَطَ الْقُرْصُ.***[[1]](#footnote-1)

این روایت را جلسه قبل بیان کردیم. نکته ای راجع به این روایت بگوییم:

#### عدم گذشتن حمره مشرقیه از قمۀ الرأس

**همانطور که از امام نقل کردیم و مرحوم آقای بروجردی هم در کتاب تبیان الصلاة (که تقریر درس صلاة ایشان است)مطرح فرمودند:ما چیزی به نام گذشتن حمره مشرقیه از قمة الرأس نداریم؛**

طبق سؤالی که از متخصّصین شد که هم در مناطق مختلف تجربه کرده اند و هم با بحث های علمی آن آشنا هستند: حمره مشرقیه در مشرق شمس تشکیل می شود ولی نه در مشرق حقیقی بلکه با فاصله ای دورتر از مشرق شمس، و مقداری از افق بالاتر و مقداری از افق دورتر تشکیل می شود و بعد از مدتی زائل می شود. این سرخی دقیقاً بالای مشرق حقیقی شمس نیست زیرا خورشید در زمستان از جنوب شرقی طلوع می کند ولی در هنگام غروب این طور نیست که متقابل با آن یعنی در شمال غربی غروب کند تا سرخی خورشید در حال غروب به همان مطلع شمس حقیقی منعکس شود. بلکه در جنوب غربی غروب می کند و لذا روز ما کوتاه است. بخلاف تابستان که خورشید از شمال شرقی طلوع می کند و در شمال غربی غروب می کند که روز ها بلند است.

حمره هم که تشکیل می شود از منتهای افق فاصله دارد و انتهای افق سرخ نیست ولی سیاه هم نیست که مرحوم خویی فرمودند یک سیاهی، هم زمان با غروب آفتاب در همان مطلع حقیقی شمس شروع می شود و این خط سیاه بالا می آید و باعث می شود حمره مشرقیه از بین برود. با این که می فرمایند ما این را تجربه کردیم، ولکن ظاهراً این گونه نیست.

و در حسّ ما این طور نیست که این سرخی بالا بیاید و از سر ما به سمت غرب برود، بلکه این رنگ سرخ آرام آرام کم رنگ می شود تا مضمحل می شود. و همین کم رنگ شدن هم ضابطه خاصی ندارد که بگوییم در این ثانیه سرخی از بین رفت.

این سرخی در سمت بعد از مدتی در حسّ ما از بین می رود و در سمت غرب، سرخی تشکیل می شود.

**و این نکته را هم عرض کنم:**

#### ملازمه بین گذشتن حمره مشرقیه از قمّۀ الرأس و از ربع الفلک

**صاحب عروه فرمود**: اقوی این است که وقتی حمره مشرقیه از قمّۀ الرأس بگذرد شب محقّق می شود و أحوط مستحب این است که صبر کند تا این حمره از تمام ربع الفلک زائل شود؛

**معلوم شد که این فرمایش اشتباه است:** زیرا اگر حمره مشرقیه از قمّۀ الرأس بگذرد دیگر حمره از تمام ربع فلک گذشته است و تمام شده است و این دو با هم مساوی اند. و قمۀ الرأس آخرین مرحله ای است که سرخی از بین می رود.

کشف اللثام هم خوب متوجه شده است: در کشف اللثام اتفاقا همین تعبیر را می کند. می گوید وقتی که از قمة الرأس زائل شد از کل ربع الفلک مشرق زائل شده است، نه اینکه مثل صاحب عروه و نیز مرحوم خویی، بگوییم بعد از آن، هنوز از تمام ربع الفلک مشرق زائل نشده است احتیاط مستحب این است که چند دقیقه صبر کند.

و این مطلب علمی و مساعد اعتبار هم می باشد: وقتی نور خورشید در قسمت پایین تر وجود دارد چگونه در قسمت بالاتر که بالای سر ما هست از بین رفته است. الاقرب یعنع الأبعد.

**روایت دوم**

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ***: إِذَا غَابَتِ الْحُمْرَةُ مِنْ هَذَا الْجَانِبِ يَعْنِي مِنَ الْمَشْرِقِ- فَقَدْ غَابَتِ الشَّمْسُ مِنْ شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا[[2]](#footnote-2)***

به نظر ما سندش خوب است چون ابن أبی عمیر از قاسم بن عروه روایت نقل می کند ما ثقه می دانیم.

تقریب استدلال: می گوید وقتی حمره از جانب مشرق غائب شود، این به معنای غائب شدن خورشید از شرق زمین و غرب زمین است. مراد از شرق و غرب زمین یعنی همین مکانی است که شما در آن واقع شده اید، رب المشارق و المغارب. هر مکانی مشرق و مغربی دارد. یعنی در این مکان نه شما، بلکه هیچکس نمی تواند خورشید را ببیند، نه پشت کوه و نه در کویر.

### روایت سوم

ما رواه ابن أشيم عن بعض أصحابنا عن أبي عبد اللّه عليه السّلام، قال: سمعته يقول: وقت المغرب إذا ذهبت الحمرة من المشرق، و تدري كيف ذلك؟ قلت: لا، قال: لأنّ المشرق مطلّ [[3]](#footnote-3)على المغرب هكذا و رفع يمينه فوق يساره فإذا غابت هاهنا ذهبت الحمرة من هاهنا[[4]](#footnote-4).

حضرت دست راست خود را بالای دست چپ قرار دادند و فرمودند مشرق مشرف بر مغرب است. وقتی خورشید در مغرب غائب شود حمره هم در مشرق از بین می رود.

#### معنای اشراف مشرق بر مغرب

**توضیح این مطلب این است که:** خورشید که از افق ما غائب می شود، نورش بر جو زمین می تابد. تابش نور خورشید بر جو زمین باعث می شود که جو زمین از دید ما در قسمت مشرق سرخ بشود، و از این معنا تعبیر عرفی می کنند که مشرق مطل بر مغرب است. وقتی که این سرخی مشرق از بین رفت کشف می کند که آن خورشید دیگر آن قدر دور شده است که دیگر حتی نورش بر قسمت مشرق هم نمی تابد.

تابش نور در مشرق که منتهاالیه افق است برای ما محسوس‌تر است. بالای سر ما از نظر دید ما خیلی مرتفع است. دید ما این است. وقتی که نزدیک غروب می شود شما قشنگ خورشید را می بینید و خیلی راحت فکر می کنید خورشید بغل‌ دستت است اما وقتی بالای سر است می گویی چقدر خورشید دور است. این دید حسی ما است. و الا چه فرق می کند، خورشید که دور و نزدیک نمی شود. جهتش این است که نور خورشید بالای سر ما آن سرخی که برای ما محسوس باشد ایجاد نمی کند. ولی در آن افق مشرق که انتهاء افق است، دید ما نسبت به او خیلی آسان هست و ما راحت می توانیم ببینیم و سرخی او را کامل می توانیم احساس کنیم.

### روایت چهارم

علي بن الحارث عن بكار عن محمّد بن شريح عن أبي عبد اللّه (عليه السّلام) قال: سألته عن وقت المغرب، فقال: إذا تغيّرت الحمرة في الافق و ذهبت الصفرة و قبل أن تشتبك النجوم[[5]](#footnote-5)

سند به خاطر علی بن حارث و بکار ضعیف است.

وقت مغرب آن وقتی است که حمره در افق تغییر پیدا می کند یعنی سرخی و حمره مشرقیه از بین می رود.

### روایت پنجم

ما رواه علي بن يعقوب الهاشمي عن مروان بن مسلم (وثقه النجاشي) عن عمّار عن أبي عبد اللّه (عليه السّلام): إنّما أمرت أبا الخطّاب أن يصلّي المغرب حين زالت الحمرة من مطلع الشمس، فجعل هو الحمرة التي من قبل المغرب، و كان يصلّي حين يغيب الشفق[[6]](#footnote-6)

علی بن یعقوب هاشمی مجهول است. و مروان بن مسلم ثقه است و ‌نجاشی او را توثیق می کند.

حضرت می فرماید: به ابوالخطاب گفتم نماز مغرب را وقتی بخوان که حمره مشرقیه زائل بشود، ابوالخطاب موقعی نماز مغرب را خواند که حمره مغربیه زائل می شد،‌ یعنی هنگام سقوط شفق. أمر هم ظهور در وجوب دارد.

### روایت ششم

ما في الكافي عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن ابن أبي عمير عن إسماعيل بن أبي سارة عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): أي ساعة كان رسول الله صلى الله عليه و آله يوتر؟ فقال: على مثل مغيب الشمس إلى صلاة المغرب[[7]](#footnote-7)

سند به نظر ما خوب است چون اسماعیل بن ابی ساره مروی عنه ابن ابی عمیر است.

حضرت می فرماید که پیامبر نماز وتر را قبل از طلوع فجر به اندازه فاصله بین استتار قرص تا نماز مغرب، که حدود یک ربع می شود، می خواند. که معنای این روایت این است که نماز مغرب به مجرد استتار قرص خوانده نمی شود بلکه با فاصله از استتار قرص خوانده می شود و فاصله هم غیر از زوال حمره مشرقیه چیز دیگری نیست.

### روایت هفتم

موثّقة يونس بن يعقوب قال: قلت‌ لأبي عبد اللّه (عليه السّلام) متى الإفاضة من عرفات؟ قال: إذا ذهبت الحمرة يعني من الجانب الشرقي[[8]](#footnote-8).

وقوف به عرفات در روایات حتّی غربت الشمس دانسته شده است، و موثقه یونس بن یعقوب توضیح می دهد می گوید اذا ذهبت الحمرة من الجانب الشرقی. درست است این در مورد وقوف به عرفات است اما نشان می دهد که غروب شمس در عرف شارع، ذهاب حمره مشرقیه است.

### روایت هشتم

موثّقة يعقوب بن شعيب عن أبي عبد اللّه (عليه السّلام) قال: قال لي: مسّوا بالمغرب قليلا، فإنّ الشمس تغيب من عندكم قبل أن تغيب من عندنا[[9]](#footnote-9).

مسّی از تمسیه، تمسیه یعنی شب کردن: نماز مغرب را أول غروب آفتاب نخوانید بلکه یک مقدار صبر کنید و بعد از شب بخوانید زیرا شما فکر می بینید که خورشید غائب شده است در حالی که در درد واقع بین ما هنوز خورشید غائب نشده است و آن مرتبه از غیبوبت شمس که أثر شرعی دارد حاصل نشده است. یعنی غیبوبت شمس مراتب دارد: وقتی خورشید از افق پایی می رود یک مرتبه از آن محقّق می شود که غیبوبت عرفی این مرتبه است. و مرتبه دیگر زمانی است که خورشید آن قدر پایین رود که دیگر نورش هم بر مشرق نتابد که این غیبوبت شرعی است. لذا حضرت می فرماید مقداری صبر کنید. و صبر به یک مقدار توجیه دیگری غیر از زوال حمره مشرقیه ندارد.

### روایت نهم

صحيحة بكر بن محمّد الأزدي عن أبي عبد اللّه عليه السّلام، قال: سأله سائل عن وقت المغرب، قال: إنّ اللّه تعالى يقول في كتابه لإبراهيم عليه السّلام فَلَمّٰا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأىٰ كَوْكَباً قٰالَ هٰذٰا رَبِّي و هذا أوّل الوقت، و آخر ذلك غيبوبة الشفق، و أوّل وقت العشاء الآخرة ذهاب الحمرة، و آخر وقتها إلى غسق الليل يعني نصف الليل[[10]](#footnote-10).

تقریب استدلال این است که ‌ستاره عادتا به مجرد غروب آفتاب دیده نمی شود بلکه باید زوال حمره مشرقیه هم بشود.

### روایت دهم

رواية محمد بن علي قال: صحبت الرضا (عليه السلام) في السفر فرأيته يصلي المغرب إذا أقبلت الفحمة من المشرق يعني السواد[[11]](#footnote-11).

محمد بن علی مجهول است.

می گوید در سفر همراه آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم، دیدم حضرت آن وقتی که سیاهی از مشرق می آید نماز مغرب را می خواند. البته نمی گوید سرخی بالای سر بیاید بلکه می گوید سرخی از بین رفت و سیاهی آمد. و اگر أول وقت شرعی غروب شمس بود معنا نداشت حضرت صبر کند.

### روایت یازدهم

رواية سليمان بن داود عن عبد الله بن وضاح قال: كتبت الى العبد الصالح (عليه السلام) يتوارى القرص ويقبل الليل ثم يزيد الليل ارتفاعا وتستتر عنا الشمس وترتفع فوق الليل (هكذا في الاستبصار وفي الوسائل، ولكن في التهذيب: فوق الجبل) حمرة ويؤذن عندنا المؤذنون فأصلي حينئذ وأفطر إن كنت صائما أو أنتظر حتى تذهب الحمرة التي فوق الليل (هكذا في الاستبصار وفي الوسائل، ولكن في التهذيب: فوق الجبل)، فكتب إلي أرى لك أن تنتظر حتى تذهب الحمرة وتأخذ بالحائطة لدينك([[12]](#footnote-12)).

خورشید متواری می شود و شب می آید بعد شب بالا می آید و خورشید پنهان می شود و حمره ای در آسمان پدید می آید و أهل سنت أذان مغرب را می گویند. آیا نماز بخوانم یا صبر کنم تا آن حمره ای که در آسمان است از بین برود؟ (در تهذیب فوق الجبل دارد و با توجّه به قرائن لابد جبل هم در مشرق بوده است.) حضرت در جواب فرمودند: من برای تو می بینم صبر کنی تا حمره زائل بشود.

سلیمان بن داوود بن منقری توسط نجاشی توثیق شده است. ولی علامه از ابن غضائری نقل کرده که گفته سلیمان بن داوود ضعیف جدا لایلتفت الیه یوضع کثیرا علی المهمات. یعنی در کتاب های مهم خیلی وضع حدیث کرد.

#### بررسی حجیّت تضعیفات ابن غضائری در نقل علامه حلی

کسانی که نقل علامه را نسبت به کلام ابن غضائری قبول دارند و تضعیف ابن غضائری را هم قبول دارند مخصوصا اینجا که بحث جعل است نه بحث ضعیفٌ،‌می گوید جعل می کرد: تضعیف ابن غضائری با توثیق نجاشی تعارض می کنند.

اینی هم که گفتند ابن غضائری منفی‌گرا بود،‌ همه را تضعیف می کرد، این را هم که جواب دادند، آقای سیستانی فرموده است: شما عینک منفی زدی (مثل این که شخصی شیطان را در خواب دید و او را زیبا یافت. گفت ما هر چی عکس از تو دیدیم بد قیافه بود،‌گفت قلم در دست دشمن است) و ابن غضائری آن قسم ضعفائش دست علامه حلی افتاده، و ‌قسم ثقاتش به دست علامه حلی نیفتاده است. و تضعیف های او بیشتر از تضعیف های دیگران نیست.

و لذا ما یک اشکال اساسی می کنیم: می گوییم ابن غضائری رجال داشت، توثیقاتش معتبر است، تضعیفاتش هم معتبر است، ولی شیخ طوسی در فهرست گفت: أحمد بن الحسين بن عبيد الله كان له كتابان، ذكر في أحدهما المصنفات وفي الآخر الأصول، غير أن هذين الكتابين لم ينسخهما أحد من أصحابنا واخترم (أي مات فجعة، ولعله كناية عن موته في ايام شبابه) هو "ره" وعمد بعض ورثته إلى إهلاك هذين الكتابين وغيرهما من الكتب على ما حكى بعضهم([[13]](#footnote-13)).

ابن غضائری جوان بود و با فوت ناگهانی از دنیا رفت و ورثه او تمام کتاب هایش را از بین بردندآن وقت علامه حلی چه جور کتاب ابن غضائری دستش رسیده است. و این کتابی که دست علامه رسیده است آیا اعتبار دارد؟ چون کتاب کم یاب است و لاأقل شیخ طوسی آن را پیدا نکرده است آن وقت ما بیاییم در حق علامه حلی اصالة الحس جاری کنیم.

بله، برخی از تعبیر های نجاشی با این کلماتی که از ابن غضائری در رجال علامه نقل شده است یک جور است و معلوم می شود که نجاشی از کلمات ابن غضائری بی اطلاع نبوده است. ولی نه از این باب که کتابش را دیده بلکه احتمال دارد که شفاهاً از استادش شنیده هر چند کتاب ابن غضائری از بین رفته است. ابن غضائری هم شاگردی نجاشی بوده است و با هم پیش پدر ابن غضائری درس می خواندند و چون نجاشی خوش حافظه بوده است حرف هایی که بین او و ابن غضائری رد و بدل شده است یادش مانده و به صورت جزمی هم نقل کرده است. و شهادت علامه حلی به این شکل است که در کتاب ابن غضائری این گونه آمده است که أصالۀ الحس در حقّ او جاری نمی شود زیرا ما برای کتابی اعتبار قائلیم که کتاب مشهور باشد و وقتی کتابی از بین رفته است دیگر اعتباری نخواهد داشت. و شاید هم یک مسموعاتی از ابن غضائری وجود داشته است که نجاشی آن را جمع کرده است مثل مستدرکات کتاب علی بن جعفر که از جاهای مختلف جمع کرده اند و این کتاب به این شکل نبوده است. و لذا تضعیف ابن غضائری از این جهت مشکل دارد.

**راجع به دلالت این روایت:**

دلالت این روایت بر ذهاب حمره مشرقیه به این نحو است که خود راوی می گوید قرص متواری می شود ولی هنوز حمره باقی است. و این حمره، حمره مشرقیه است که حضرت می فرماید منتظر باشد تا حمره از بین برود.

و این که بگوییم: شاید امام می خواسته بگوید این کار مستحب است، این خلاف ظاهر تعبیر در روایت است که: «اری لک ان تنتظر حتی تذهب الحمرة. و تاخذ بالحائطة لدینک» یعنی کاری بکن که دینت محفوظ بماند و با این کار دینت محفوظ می ماند.

و این که امام علیه السلام صریحاً نفرمود که «لایجوز صلاة المغرب قبل ذهاب الحمرة المشرقیة» به خاطر تقیّه بوده است. و همین مقدار هم که گفته است سنگین است.

و لذا دلالت این روایت هم تمام شد.

این ملخص استدلال به این روایات یازده‌گانه بر قول به ذهاب حمره مشرقیه برای تحقّق غروب شمس است.

لذا ‌طائفه اولی دال بر کفایت استتار قرص، و طائفه ثانیه دال بر لزوم زوال حمره مشرقیه است و با هم تعارض می کنند. ببینم از این دو طائفه و جمع بین آن ها نظر مشهور به دست می آید که محقّق همدانی و مرحوم آقای بروجردی هم قائل شده اند که وقت نماز مغرب با زوال حمره مشرقیه است. و یا این که نظر غیر مشهور و مرحوم خویی به دست می اید که استتار قرص کافی است.

1. وسائل الشيعة، ج‌10، ص: 124‌ [↑](#footnote-ref-1)
2. وسائل الشيعة، ج‌4، ص: 172‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. - في النهاية لابن اثير: اطل: اشرف [↑](#footnote-ref-3)
4. - وسائل الشيعة ج4ص 173 [↑](#footnote-ref-4)
5. - وسائل الشيعة ج4ص 176 [↑](#footnote-ref-5)
6. - وسائل الشيعة ج4ص 176 [↑](#footnote-ref-6)
7. - وسائل الشيعة ج4ص 174 [↑](#footnote-ref-7)
8. - وسائل الشيعة ج13ص 557 [↑](#footnote-ref-8)
9. - وسائل الشيعة ج4ص 176 [↑](#footnote-ref-9)
10. - وسائل الشيعة ج4ص 174 [↑](#footnote-ref-10)
11. - وسائل الشيعة ص 175 [↑](#footnote-ref-11)
12. - وسائل الشيعة ج‌10 ص 124 [↑](#footnote-ref-12)
13. - الفهرست ص22 [↑](#footnote-ref-13)